

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

در مباحثی که گذشت به پنجمین مطلب از مبحث پنجم رسیدیم. مبحث پنجم از مباحث کلانی که در فقه نظام سیاسی مورد بحث قرار می‌گیرد، پیرامون جایگاه شورا در نظام سیاسی اسلام است. به چند مطلب پیرامون این مبحث پرداخته شد. مطلب اول پیرامون تعریف مسئله شورا بود و مطلب دوم درباره تبیین اقسام شورای سیاسی بود. مطلب سوم شورا را در تاریخ اسلام و سیره حاکمان اسلامی بررسی می‌کرد. مطلب چهارم درباره شورا در کتاب و سنت معصومین علیهم السلام بود و مطلب پنجم که آخرین مطلبی بود که مورد بحث قرار گرفت درباره نقش مردم در تعیین حاکم یا حاکمان در نظام سیاسی اسلام بود. مفصل بحث شد که درجایی که خدای متعال حاکم را به نحوی قضیه شخصیه تعیین می‌کند و قضیه تعیین و نصب حاکم به وسیله خدای متعال یا بیان معصوم صلی الله علیه و آله و به وسیله قضیه شخصیه خارجی انجام می‌گیرد، اینجا دیگر جایی برای دخالت مردم نیست. مثلاً فرموده است: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً، فَهَذَا عَلَيَّ مَوْلَاً»<sup>۱</sup> موضوع تکلیف کاملاً از سوی خود مولا تعیین شده است و قضیه در نصب معصومین علیهم السلام این چنین است. نصب بالاصاله برای ولایت همین نصب است اما درجایی که نصب علی نحو قضیه حقیقیه انجام می‌گیرد و آن نصب به در دوران غیبت کبراست. بیان شد که در این دوران نصب فقیه برای ولایت عامه به وسیله قضیه حقیقی انجام گرفته است و گفته‌اند: کسی که این شرایط را داشته باشد، از طرف ما ولی امر است.

گفته شده درجایی که نصب حاکم به نحو قضیه کلی حقیقی انجام گیرد، در اینجا تعیین مصداق تکلیف یا موضوع تکلیف (آنچه تکلیف به آن تعلق گرفته است) باید به وسیله خود مکلف انجام بگیرد. وقتی گفتند که تیمم با خاک باید انجام شود، مکلف باید برود و خاک را پیدا کند و تعیین اینکه چه چیز خاک است به عهده خود مکلف است. گفته‌اند با آب وضو بگیرید؛ تعیین اینکه آب مطلق چه چیزی است باید به وسیله خود مکلف انجام بگیرد، مگر درجایی که متعلق تکلیف چیزی باشد که تشخیص آن نیاز به خبرگی داشته باشد. در صورتی که خود مکلف مخاطب تکلیف خبره کار نباشد، باید به خبرگان مراجعه کند. اینجا بود که به شقوق مسئله پرداخته شد و این بحث به اتمام رسید. در نتیجه بحثی که قبلاً آمد معلوم شد که شورا در تعیین حاکم و همچنین شورای حکومتی در نظام سیاسی اسلام جود ندارد؛ یعنی چیزی به عنوان شورای قبل الحکم و شورای مع الحکم نداریم. شورای قبل الحکم یا شورای تعیین حاکم به شکلی که بیان شد؛ یعنی درجایی که

تعیین حاکم از سوی خدای متعال و از سوی معصومین به نحو قضیه کلی حقیقه انجام می‌گیرد، در اینجا اگر شخص خبره نباشد، نیاز به مراجعه به اهل خبره دارد. در اینجا تعیین به عهده خود مکلف است که برود و جستجو کند و موضوع یا مصداق حاکم منصوب را تعیین کند.

اما در شورای بعد الحکم، شورا در نظام سیاسی اسلام جایگاه مفصلی دارد. در بحثی که در پیش رو داریم که مطلب ششم از مطالب مربوط به مبحث جایگاه شورا در نظام سیاسی اسلام است بیان می‌کنیم که جایگاه شورا در سیستم حکومتی عمدتاً جایگاه شورای بعد الحکم است؛ یعنی بعد از این که حاکمیت مستقر شد، باید حاکم در مسائل حکومتی با مردم مشورت کند. اینکه کجا باید مشورت کند و چگونه باید مشورت کند، بحثی است که از امروز آغاز می‌کنیم.

مطلب ششم که جایگاه شورا در سیستم حکومتی است را در دو بخش بررسی می‌کنیم:

بخش اول درباره نقش شورا در حکومت معصوم است؛ یعنی درجایی که حاکم پیامبران و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم یا ائمه معصومین علیهم السلام هستند. در اینجا حوزه دخالت شورا و یا نقش شورا چیست؟

بخش دوم بحث درباره نقش شورا در حکومت فقیه جامع الشرایط است که باید بررسی شود آیا تفاوتی وجود دارد یا خیر؟ برخی از بزرگان ما مثل مرحوم آقای صدر رضوان الله تعالی علیه (البته با تغییراتی که در نظر ایشان ایجاد شد) در یک مقطعی معتقد به این بودند که فقیه در عصر غیبت ولایت دارد اما بر او واجب است که با اهل حل و عقد مشورت کند. البته ایشان در مسئله مرجعیت هم یک تئوری دارد و به نظر نمی‌رسد که تئوری ایشان منتشر شده باشد که بحث مهم و جالبی است. ایشان می‌فرماید صرف نظر از مسئله حکومت و ولایت و سیاست، اگر مرجعیت بخواهد به وظایف مرجعیتی خود عمل کند، باید دارای چه تشکیلاتی باشد؛ چه از لحاظ رسیدگی‌های اجتماعی، رسیدگی‌های دینی و یا رسیدگی‌های مختلف. در اینجا ایشان معتقد است به اینکه باید در کنار دست مرجع باید یک شورای مشورتی وجود داشته باشد. مرجع تقلید، حتی اگر مرجع تقلید صرف هم باشد و دارای حکومت هم نباشد، به هر حال در آن مقدار از امور جامعه که به او محول می‌شود، نظیر مسئله اموال و مراجعات که مردم به آن‌ها دارند. معمولاً مرجعیت مراجع بزرگ ما در سطح جهان گسترده می‌شود؛ یکی در اندونزی است و می‌خواهد به این مرجع مراجعه کند، دیگری در آن سوی اروپاست. این مرجع باید تشکیلاتی داشته باشد و یکی از مقومات این تشکیلات شورایی است که باید همراه این مرجع باشد.

باید تعدادی از علمای پخته و آشنا به نیازهای جامعه و آشنا با نحوه مدیریت امور در کنار دست مرجع تقلید باشند که مرجع با آنها مشورت کند.

خلاصه اینکه مرحوم صدر نسبت به مسئله ولایت سیاسی معتقد به وجوب کمک گرفتن مرجع از شورا بود که البته این معنا در نظام فعلی حکومت اسلامی جمهوری اسلامی کاملاً لحاظ شده است. مواردی مثل مجلس شورای اسلامی، مثل مجمع تشخیص مصلحت نظام، مثل خود شورای نگهبان و شورای انقلاب فرهنگی، تمام این‌ها شوراهایی است که دستیار رهبر و مقام ولایت امر است برای اینکه بتواند در تصمیم‌گیری‌ها پخته‌تر عمل کند. این معنا در قانون اساسی ما لحاظ شده است. البته شاید این ایده از ایشان گرفته شده باشد؛ چون به هر حال اولین فقیهی که طرح قانون اساسی جمهوری اسلامی را به طور جامع و کامل قبل از تصویب قانون اساسی نوشت و ارائه کرد، مرحوم آقای صدر رضوان الله تعالی علیه بود که طرح قانون اساسی ایشان هم چاپ و منتشر شده است. پیش‌نویس قانون اساسی مرحوم آقای صدر در بسیاری از کلیات اصول قانون اساسی ما تأثیرگذار بود، البته ما هم در جمعی که خدمت حضرت آیت الله حائری بودیم، آنجا هم بحث‌های مفصلی در رابطه با قانون اساسی شد. یک پیش‌نویس هم این مجموعه به خبرگان قانون اساسی تقدیم کرد و شاید این هم اثرگذار بود.

به هر حال بخش دوم بحث ما در رابطه با نقش شورا در حکومت فقیه جامع‌الشرایط است.

اما بخش اول که درباره نقش شورا در حکومت معصوم علیه‌السلام است. ابتدا کلیات بحث مطرح می‌شود و بعد جزئیات و دلایلی که برای این ادعاها داریم را بیان می‌کنیم.

سه مدعا یا اصل کلی در رابطه با نقش شورا در حکومت معصوم را باید مورد توجه قرارداد: اصل اول اینکه شورا در حکومت معصوم الزامی نیست؛ یعنی وجوب رجوع به شورا برای معصوم وجود ندارد. وجوب رجوع به شورا به این معناست که این وجوب هم تکلیفی است و هم وضعی. وجوب تکلیفی به این معناست که بر او واجب است که این کار را انجام داده و شورا تشکیل دهد. بحث دیگری به وجود می‌آید که برفرض اینکه وجوب تکلیفی باشد، آیا وجوب وضعی هم است یا خیر؟ این بحث هم در حکومت فقیه مطرح می‌شود و هم در حکومت معصوم؛ وجوب وضعی یعنی اصلاً نفوذ حکم حاکم مشروط به شورا باشد که اگر همراه با مشورت نباشد، اصلاً نفوذ حکم وجود ندارد.

نسبت به معصوم قطعاً نه وجوب تکلیفی وجود دارد و نه وجوب وضعی. دلیل آن هم روشن است. دلیل عصمت او است؛ وقتی که او معصوم است پس نظری که می‌دهد مورد تسدید از سوی خدای متعال است. نظری که او می‌دهد نمی‌تواند نظر خطایی باشد؛ در این صورت نمی‌توان تصور کرد که واجب است او با دیگری مشورت کند؛ چون در گذشته بیان شد حکمت شورا دستیابی مطمئن‌تر به واقع و پرهیز از خطاست. البته شورا حکمت دیگری هم دارد و آن ایجاد انگیزه اعمال و امتثال امر در مردم است. این غیر از مسئله دستیابی به واقع است. بیان شد که در مواردی معصوم صلوات الله تعالی علیه و مخصوصاً خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در نتیجه مشورت با اصحاب با اینکه رأی آن‌ها صواب نبود و مخالف رأی حضرت بود، معذالک حضرت رأی اصحاب را مورد عمل قرار می‌دادند. نکته آن هم همین بوده که انگیزه عمل در مردم و اصحاب و جمع یاران بالا برود. برای اینکه احساس مشارکت در تصمیم‌گیری داشته باشند و این احساس انگیزه آن‌ها را بالا ببرد. از آیات کریمه هم استفاده می‌شود که عمده دستور رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به شورا این بود؛ یعنی نکته این نبوده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای دستیابی به واقع به شورا مراجعه کند. آیه کریمه «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ»<sup>۱</sup>. اصلاً سیاق آیه مشخص می‌کند که امر به شورا، برای جلب محبت آن‌ها و برای جلب اعتماد و اطمینان بیشتر آن‌هاست. حکمت آن ایجاد یک تثبیت روانی در بین اصحاب است که از «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ» مشخص می‌شود. بحث بر سر این است که ای پیامبر! اگر تو انسان خشک و جامد و یک‌دنده و غیرقابل انعطافی بودی، این‌ها از دور تو پراکنده می‌شدند. اگر دل‌نازک و رحیم و مهربان نبودی، از دور تو پراکنده می‌شدند. عواملی که در بعد از این عبارت می‌آید همه نشان‌دهنده آن است که نتیجه لَين بودن نسبت به مردم «فَاعْفُ عَنْهُمْ» است. در روایات زیادی داریم که نسبت به پیامبر صلوات الله تعالی علیه جسارت کرده و از او امر حضرت تخلف می‌کردند. از عبارت «فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ» مشخص می‌شود که هم رضایت خدا و هم رضایت رسول شرط است. در نتیجه رضایت رسول، برای آن‌ها استغفار می‌کنند که خدا هم از آن‌ها راضی شود و بعد دارد «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» که در سیاق رقیق القلب بودن است. نکته اینجاست. این یک نکته اجتماعی است و نه نکته اصابت واقع؛ وگرنه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اعقل العقلا بود. در روایتی از امام رضا صلوات الله تعالی علیه داریم که می‌فرماید: پدرم اعقل الناس بود معذالک گاهی در مسائل زندگی

با برده سیاهی مشورت می‌کرد<sup>۱</sup> و گاهی نظر آن برده سیاه را ملاک عمل خود قرار می‌داد. نکته‌اش این است؛ کسی که می‌خواهد با دیگران کار کرده و مردم را وادار به انجام کاری کند، باید در آن‌ها انگیزه عمل ایجاد کند. یکی از چیزهایی که انگیزه خدمت به وجود می‌آورد، شریک کردن آن‌ها در تصمیم‌گیری است. این به دلیل نیازمندی معصوم به مشورت با مردم برای دستیابی به واقع نیست.

**یکی از حضار:** در ادامه روایتی که شما فرمودید، شخصی از حضرت می‌پرسد که چرا با غلام سیاه خود مشورت می‌کنید؟ حضرت می‌فرماید: شاید خداوند خیری را بر زبان او جاری کند.

**استاد:** بله این هم ممکن است باشد. مطلب راهگشای خوب هم ممکن است بر زبان برده جاری شود؛ منظور این است که کسی نباید ایراد بگیرد که چرا با برده مشورت می‌کنی. برده هم عقل دارد و قدرت تشخیص دارد بنابراین می‌تواند نظر بدهد.

به هر حال این مطلب اول است که شورایی که معصوم انجام می‌دهد، الزامی به این مشورت ندارد، به این معنا که نفوذ رأی معصوم از لحاظ حکم وضعی مشروط به نظر دیگران باشد یا وجوب تکلیفی داشته باشد. بلکه در اینجا وجوب ارشادی است و آن هم ارشاد به این که جلب خاطر مردم و جلب مشارکت بهتر آن‌ها و فعال‌سازی آن‌ها در امتثال اوامر اثر دارد.

دو مطلب دیگر وجود دارد و آن اینکه معصوم درجایی می‌تواند مشورت کند که حوزه اختیارات حاکم باشد و نه در حوزه خارج از اختیارات حاکم که البته این در غیر معصوم هم صادق است. مطلب دیگر هم اینکه بعد از اینکه معصوم مشورت کرد، نتیجه شورا هم برای معصوم الزام‌آور نیست؛ نه اصل مشورت کردن برای او الزامی و نه اخذ به نظر مشورت شوندگان الزامی است.

و صلی الله علی محمد و آله و سلم

۱. كَانَ عَقْلُهُ لَا تُؤَاظَنُ بِهِ الْعُقُولُ وَ يُبْمَا شَاوَرَ الْأَسْوَدَ مِنْ سُودَانِهِ فَقِيلَ لَهُ تُشَاوِرُ مِثْلَ هَذَا فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يُبْمَا فَتَحَّ عَلَى لِسَانِهِ قَالَ فَكَانُوا يُبْمَا أَشَاوُوا عَلَيْهِ بِالشَّيْءِ فَيَعْمَلُ بِهِ مِنَ الضَّيْعَةِ وَ الْبُسْتَانِ.